

ای سلمان از شهر جان بنسایم قدس رحمن بر اهل اکوان و امکان مرور

نما ...

حضرت بهاء الله

نسخه اصل فارسی



از الواح حضرت بهاء الله - بر اساس نسخه موجود در "کتابخانه آثار بهائی" در مرکز جهانی بهائی

- شماره ۱۸۹

باسمی المحزون

ای سلمان از شهر جان بنسایم قدس رحمن بر اهل اکوان و امکان مرور نما و بقدم استقامت و جناحین انقطاع و قلب مشتعل بنار محبة الله سیر شو تا برد شتا در تو اثر نکند و تو را از سیر در وادی احدیه منع ننماید ای سلمان این ایام مظهر کلمه محکمه ثابته لا اله الا هو است چه که حرف نفی باسم اثبات بر جوهر اثبات و مظهر آن مقدم شده و سبقت گرفته و احدی از اهل ابداع تا حال باین لطیفه ربانیه ملتفت نشده و آنچه مشاهده نموده که لم یزل حروفات نفی علی الظاهر بر احرف اثبات غلبه نموده اند از تأثیر این کلمه بوده که منزل آن نظر بجهتهای مستوره در این کلمه جامعه نفی را مقدم داشته و اگر ذکر حکمتهای مقننه مغطئه نمایم البته ناس را منصع بل میت مشاهده خواهی نمود آنچه در ارض مشاهده مینمائی ولو در ظاهر مخالف اراده ظاهریه هیاکل امریه واقع شود و لکن در باطن کل باراده الهیه بوده و خواهد بود اگر نفسی بعد از ملاحظه این لوح در کلمه مذکوره تفکر نماید بحکمی مطلع شود که از قبل نشده چه که صورت کلمات مخزن حقند و معانی مودعه در آن لثالی علمیه سلطان احدیه و ید عصمت الهیه ناس را از اطلاع بآن منع میفرماید و چون اراده الله تعلق گرفت و ید قدرت ختم آن را گشود بعد ناس بآن ملتفت میشوند مثلاً در کلمات فرقان ملاحظه نما که جمیع خزائن علمیه جمال قدم جل و عز بوده و جمیع علما در کل لیلی و ایام قرائت مینمودند و تفاسیر مینوشتند مع ذلک قادر بر اینکه حرفی از لثالی مستوره در کنوز کلماتیه ظاهر نمایند نبوده اند و اذا جاء الوعد دست قدرت ظهور قلم ختم خزائن او را علی شأن الناس و استعدادهم حرکت داد لذا اطفال عصر که حرفی از علوم ظاهره ادراک ننموده بر اسرار مکنونه علی قدرهم اطلاع یافتند بشأنی که طفلی علمای عصر را در بیان ملزم مینمود اینست قدرت ید الهیه و احاطه اراده سلطان احدیه اگر نفسی در این بیان مذکوره تفکر نماید مشاهده مینماید که ذرهئی از ذرات حرکت نمیکند مگر باراده حق و احدی بحرفی عارف نشده مگر بمشیت او تعالی شأنه و تعالی قدرته و تعالی سلطنته و تعالی عظمته و تعالی امره و تعالی فضله علی من فی ملکوت السموات و الارض



ORIGINAL

ای سلمان قلم رحمن میفرماید در این ظهور حرف نفی را از اوّل اثبات برداشتم و حکم آن لو شاء الله از سماء مشیت نازل خواهد شد و بعد ارسال خواهیم داشت ای سلمان احزان بشأنی احاطه نموده که لسان رحمن از ذکر مطالب عالیّه ممنوع شده قسم بمرّی امکان که ابواب رضوان معانی از ظلم مشرکین مسدود گشته و نسایم علیه از یمین عزّ احدیه مقطوع شده ای سلمان بلایایم علی الظّاهر از قبل و بعد بوده منحصر باین ایّام مدان نفسی را که در شهر و سنین پید رحمت تربیت فرمودم بر قتل قیام نمود اگر از اسرار قبل ذکر نمایم مطلع میشوی که لم یزل بعضی از عباد که بکلمه امریه خلق شده‌اند با حقّ بمعارضه برخاستند و از بدایع امرش تخلف نمودند ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو عبد مقرب الهی بودند از غایت تقدیس بملک موسوم گشتند باراده محیطه از عدم بوجود آمدند و در ملکوت سموات و ارض ذکرشان مذکور و آثارشان مشهور و بشأنی عند الله مقرب بودند که لسان عظمت بذکرشان ناطق بود تا بمقامی رسیدند که خود را اتقی و اعلی و ازهد از کلّ عباد مشاهده نمودند بعد نسیمی از شطراحتان وزید و باسفل نیران راجع شدند و تفصیل این دو ملک آنچه ما بین ناس مذکور است اکثری کذب و از شاطی صدق بعید است و عندنا علم کلّ شیئی فی الواح عزّ محفوظ و مع ذلک احدی بر حقّ اعتراض نمود از امم آن عصر که حقّ جلّ کبریاّته بعد از بلوغ این دو ملک بمقامات قدس قرب چرا اینقام را اخذ فرمود ای سلمان بگو باهل بیان که سلسال باقیه الهیه و کوثر دائمه ربّانیه را بماء ملحیه تبدیل مکنید و نعمات عندلیب بقا را از سمع محو نمائید در ظلّ سحاب رحمت منبسطه مشی کنید و در سایه سدره فضل ساکن شوید ای سلمان لم یزل حقّ بظاهر بین ناس حکم فرموده و جمیع نبیین و مرسلین مأمور بوده که ما بین بریه بظاهر حکم نمایند و جز این جایز نه مثلاً ملاحظه نما نفسی حال مؤمن و موحد است و شمس توحید در او تجلّی فرموده بشأنی که مقرر و معترف است بجمیع اسما و صفات الهی و شهادت میدهد بآنچه جمال قدم شهادت داده لنفسه بنفسه و در این مقام کلّ اوصاف در حقّ او جاری و صادق است بلکه احدی قادر بر وصف او علی ما هو علیه الا الله نبوده و کلّ این اوصاف راجع میشود بآن تجلّی که از سلطان مجلّی بر او اشراق فرموده در اینقام اگر نفسی از او اعراض نماید از حقّ اعراض نموده چه که در او دیده نمیشود مگر تجلیات الهی مادامی که در اینقام باقی است اگر کلمه‌ئی دون خیر در باره او گفته شود قائل کاذب بوده و خواهد بود و بعد از اعراض آن تجلّی که موصوف بود و جمیع این اوصاف راجع باو بمقرر خود برگشت دیگر آن نفس نفس سابق نیست تا آن اوصاف در او باقی ماند و اگر ببصر حدید ملاحظه شود آن لباسی را هم که پوشیده آن لباس قبل نبوده و نخواهد بود چه که مؤمن در حین ایمان او بالله و اقرار باو لباسش اگر از قطن خلقه باشد عند الله از حریر جنت محسوب و بعد از اعراض از قطران نار و بحیم در اینصورت اگر کسی وصف چنین نفسی را نماید کاذب بوده و عند الله از اهل نار مذکور ای سلمان دلایل این بیان را در کلّ اشیا بنفسه بنفسه و دیعه گذاشته‌ام مع ذلک بسیار عجب است که ناس بآن ملتفت نشده‌اند و در ظهور اینگونه امور لغزیده‌اند ملاحظه در سراج کن تا وقتی که روشن و منیر و مشتعل است اگر نفسی انکار نور آن نماید البتّه کاذب است و لکن بعد از آنکه نسیمی بوزد و او را منطفی نماید اگر بگوید مضیی است کاذب بوده و خواهد بود مع آنکه مشکوه و شمع در حین ضیا و دون آن یکی بوده و خواهد بود ای سلمان الیوم کلّ اشیا را مرایا مشاهده نما چه که خلق بیک کلمه خلق شده‌اند و در صقع واحد بین یدی الله قائمند و اگر جمیع باین شمس عزّ باقی که از افق قدس ابهی اشراق فرموده توجه نمایند در جمیع تجلّی شمس بهیئته مرتسم و منطبق در اینصورت جمیع اوصاف و صفات شمس بر آن مرایا صادق چه که دیده نمیشود در آن مرایا مگر شمس و ضیاء آن و بر عارف بصیر مبرهن است که این اوصاف مرایا لنفسه بنفسه نبوده بلکه کلّ اوصاف راجع است بآن تجلّی که از مشرق عنایت شمس در آن مرایا ظاهر و مشرق شده و مادامی که این تجلّی باقی اوصاف باقی و بعد از محو آن تجلّی از صور مرایا وصف واصفین آن مرایا را کذب صرف و افک محض بوده و خواهد بود لآن

الاسماء و الصفات يطوفن حول تجلی الذی اشرق من الشمس لا حول المرایا بنفسهن لنفسهن ای سلمان عزّت کلّ اسما و رفعت آن و عظمت و اشتہار آن بنسبتہا الی اللہ بوده مثلاً ملاحظہ نما در بیوتی کہ بین ملل مختلفہ مرتفع شدہ و جمیع آن بیوت را طائفند و از اماکن بعیدہ زیارت آن بیوت میروند و این واضح است کہ احترام این بیوت بعلت آن بوده کہ جمال قدم جلّ اجلالہ بخود نسبت دادہ با آنکہ کلّ عارفند کہ جمال قدم محتاج بہ بیعتی نبودہ و نخواہد بود و نسبت کلّ اماکن بذات مقدّسش علی حدّ سوءا بودہ بلکہ این بیوت و امثال آن را سبب فوز و فلاح عباد خود قرار فرمودہ تا جمیع ناس را از بدایع فضل خود محروم نفرماید فطوبی لمن اتّبع امر اللہ و عمل بما أمر من لدنہ و کان من الفائزین و این بیوت و طائفین آن عند اللہ معزّزند مادامیکہ این نسبت منقطع نشدہ و بعد از انقطاع نسبت اگر نفسی طائف شود طائف نفس خود بودہ و از اہل نار عند اللہ محسوب و ہمچنین در بیوت انفسیہ ملاحظہ نما کہ بعد از اعراض حکم صنم بر او جاری و عاکفانش عند اللہ از عبدہ اصنام بودہ و خواهند بود حال تفکرّ نما کہ این بیوت در حین نسبتہا الی اللہ و بعد از انقطاع نسبت بیک صورت بودہ و خواهند بود و صورت ظاہرہ این بیوت در دو حالت بیک نحو مشاہدہ میشود بشأنیکہ در ظاہر این بیوت چہ در حین نسبت و چہ در دون آن ابداً تغییر ملحوظ نہ ولکن در حین قطع نسبت روح خفیّہ مستورہ از آن بیوت اخذ میشود و لا یدرکہ الاّ العارفون و ہمچنین در کلّ مظاهر اسما کہ بیوت انفسیہاند ملاحظہ کن ای سلمان در کلمات رحمن بقلب طاہر و بصر مقدّس مشاہدہ نما و تفکرّ کن کہ لعلّ بمراد اللہ فایز شوی

ای سلمان در حین خروج از عراق لسان اللہ جمیع را اخبار فرمود کہ سامری ظاہر خواہد شد و عجل بندا آید و طیور لیل بعد از غیبت شمس البتہ بحرکت آیند آن دو کہ ظاہر شدند ولکن عنقریب طیور لیل بدعوی ربوبیت و الوہیت برخیزند ولکن نسئل اللہ بان یعرف الناس انفسہم لئلاّ يتجاوزوا عن حدّہم و شأنہم و یذکرون اللہ بهذا الذکر الاعظم و ینصرون اللہ بکلّ جوارحہم و ارکانہم و یكونن کالاعلام بین السموات و الارضین ان اسکنوا یا قوم فی ظلّ اللہ ثمّ استقروا علی مقاعدکم بسکینۃ اللہ و وقار عظیم و تمسکوا بجبل العبودیۃ للہ الحقّ انہا لشأن لا یعادلہ ما خلق بین السموات و الارضین و بہا یظہر امر اللہ بین عبادہ و بریتہ و من تمسک بہا فی تلک الاّیام لنصر اللہ حقّ النصر و من تخلف عنہا فقد استکبر علی اللہ و لن یتکبر الاّ کلّ معتد اثم انشاء اللہ جمیع در ظلّ جمال قدم ساکن و مستریح باشند و بشرط او ناظر و انّ هذا للفضل عظیم

و اینکہ از معنی شعر سؤال نمودی اگرچہ قلم امر اقبال بر اینکہ بر معانی شعر حرکت نماید نداشتہ چہ کہ الیوم بحور معانی بکینونتها و اصلہا ظاہر شدہ دیگر احتیاج بکلمات قبل نبودہ و نیست بلکہ کلّ ذی علم و حکمت و عرفان از قبل و بعد محتاج باین بحور متموجّہ بدیعہ بودہ و خواهند بود ولکن نظر بخواہش تو مختصری ذکر میشود و از قلم قدم علی ما اراد اللہ جاری میگردد سؤال

چونکہ بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد

ای سلمان عرفا را در امثال اینمقالات بیانات بسیار است بعضی حقّ را بحر و خلق را امواج فرض گرفته و اختلاف امواج را میگویند از صور است و صور حادث است و بعد از خلع صور جمیع بحر راجع یعنی حقیقت بچرند و در صور ہم بعضی بیانات دیگر نمودہاند کہ ذکر آن در اینمقام جایز نہ و ہمچنین حقّ را مداد و سایر اشیا را بمنزلہ حروفات ذکر نمودہاند و گفتہاند همان حقیقت مداد است کہ بصور مختلفہ حروفات ظاہر شدہ و این صور در حقیقت مداد واحد

بوده و اول را مقام وحدت و ثانی را مقام کثرت گفته‌اند و هم‌چنین حق را واحد و اشیا را بمنزله اعداد و حق را آب و اشیا را بمنزله ثلج چنانچه گفته‌اند

و انت لها الماء الذی هو نابع الخلق ما فی التمثال الا کثلجة

ولکن و یوضع حکم الماء و الامر واقع یذوب الثلج یرفع حکمه

و در مقامی دیگر گفته‌اند

و ان الحوادث امواج و اشباح البحر بحر علی ما کان فی قدم

باری جمیع اشیا را مظاهر تجلی ذاتی حق میدانند و تجلی را هم سه قسم ذکر نموده‌اند ذاتی و صفاتی و فعلی و قیام اشیا را بحق قیام ظهوری دانسته‌اند و اگر این مطالب بتمامها ذکر شود سامعین را بشأنی کسالت اخذ نماید که از عرفان جوهر علم محروم مانند و هم‌چنین بکون اعیان ثابت در ذات قائل شده‌اند چنانچه یکی از حکمای عارف گفته حقایق الاشیاء کائن فی ذاته تعالی بنحو الاشرف ثم افاضها چه که معطی شیئی را فاقد شیئی ندانسته‌اند و می‌گویند محال است چنانچه ابن عرب در اینمطلب شرحی مبسوط نوشته و حکمای عارفین و متأخرین بمثل صدر شیرازی و فیض و امثالهما در رضراض ساقیه ابن عرب مثنی نموده‌اند فطوبی لمن یمشی علی کثیر الاحمر فی شاطی هذا البحر الذی بموج من امواجه تحت الصور و الاشباح عما توهّموه القوم فیا حبذا لمن عرّ نفسه عن کلّ الاشارات و الدلالات و سبح فی هذا البحر و غمراته و وصل بحیتان المعانی و لثالی حکمة التي خلقت فيه فنعیماً للفائزین و هر نفسیکه معتقد بر بیانات عرفا بوده و در آن مسلک سالک شده موسی و فرعون هر دو را از مظاهر حق دانسته منتهی آن است که اول را مظهر اسم هادی و عزیز و امثال آن و ثانی را مظهر اسم مضلّ و مدللّ و امثال آن و لذا حکم جدال ما بین این دو محقق و بعد از خلع تعینات بشریه هر دو را واحد دانسته‌اند چنانچه در اصل جمیع اشیا را واحد میدانند و مجمل آن از قبل ذکر شد این مطالب قوم که بعضی از آن مجمل بیان شد و لکن ای سلمان قلم رحمن میفرماید الیوم مثبت و محقق این بیانات و مبطل آن در یکدرجه واقف چه که شمس حقیقت بنفسها مشرق و از افق سما لا یزال لایح است و هر نفسیکه بذکر این بیانات مشغول شود البته از عرفان جمال رحمن محروم ماند ربیع تحقیق اوهام زمان غیبت است و الیوم ربیع مکاشفه و لقا قل ان ارتعوا یا قوم فی تلک الاّیام فی ریاض المکاشفة و الشهود ثم دعوا الاوہام کذلک امرکم قلم الله المہیمن القیوم

ذکر جمیع علوم برای عرفان معلوم بوده و بیان ادله مخصوص اثبات مدلول حال الحمد لله که شمس معلوم از افق سماء قیوم مشرق و قمر مدلول در سماء امر ظاهر و لایح قلب را از کلّ اشارات مقدّس کن و شمس معانی را در سماء قدس روحانی بچشم ظاهر مشاهده نما و تجلیات اسمائیه و صفاتیّه‌اش را در ما سواه ملاحظه کن تا بجمیع علوم و مبدء و منبع و معدن آن فایز شوی ای سلمان قسم بجمال قدم که این ایّام در هر حین از سماء عرفان ربّ العالمین معارف جدید نازل فطوبی لمن وصل الی هذا المعین و انقطع عما عنده ای اهل جذب و شوق انصاف دهید در این بیانات که از قول عرفا

مختصر ذکر شده کتب لا یحصی حال ما بین ناس موجود اگر انسان اراده نماید جمیع را ادراک کند دو عمر کفایت نماید ای سلیمان قل الله ظاهر فوق کلّ شیء و الملک یومئذ لله ثمّ ذر الناس بما عندهم باری معارف قبل را بقبل بگذار موسی که از انبیای اعظم است بعد از ثلاثین یوم که بقول عرفا در عشره اول افعال خود را در افعال حق فانی نمود و در عشره ثانی صفات خود را در صفات حق و در عشره ثالث ذات خود را در ذات حق و گفته اند چون بقیه هستی در او باقی بود لذا خطاب لن ترانی شنید و حال لسان الله ناطق و میفرماید یکبار ارنی گو و صد هزار بار زیارت ذو الجلال فایز شو کجا است فضل این ایام و ایام قبل باری ای سلیمان آنچه عرفا ذکر نموده اند جمیع در رتبه خلق بوده و خواهد بود چه که نفوس عالیّه و افتدّه مجرّده هر قدر در سماء علم و عرفان طیران نمایند از رتبه ممکن و ما خلق فی انفسهم بانفسهم تجاوز نتوانند نمود کلّ العرفان من کلّ عارف و کلّ الاذکار من کلّ ذاکر و کلّ الاوصاف من کلّ واصف ینتهی الی ما خلق فی نفسه من تجلّی ربّه و هر نفسی فی الجمله تفکر نماید خود تصدیق مینماید باینکه از برای خلق تجاوز از حدّ خود ممکن نه و کلّ امثله و عرفان از اول لا اول بخلق او که از مشیّت امکانیه بنفسه لنفسه لا من شیء خلق شده راجع فسبحان الله من ان یعرف بعرفان احد او ان یرجع الیه امثال نفس لم یکن بینّه و بین خلقه لا من نسبه و لا من ربط و لا من جهة و اشاره و دلالة و قد خلق الممکات بمشیّته الّتی احاطت العالمین حقّ لم یزل در علو سلطان ارتفاع وحدت خود مقدّس از عرفان ممکات بوده و لا یزال بسمو امتناع ملیک رفعت خود منزّه از ادراک موجودات خواهد بود جمیع من فی الارض و السّماء بکلمه او خلق شده اند و از عدم بحت بعرضه وجود آمده اند چگونه میشود مخلوقی که از کلمه خلق شده بذات قدم ارتقا نماید ای سلیمان سبیل کلّ بذات قدم مسدود بوده و طریق کلّ مقطوع خواهد بود و محض فضل و عنایت شمس مشرقه از افق احدیه را بین ناس ظاهر فرموده و عرفان این انفس مقدّسه را عرفان خود قرار فرموده من عرفهم فقد عرف الله و من سمع کلماتهم فقد سمع کلمات الله و من اقرّ بهم فقد اقرّ بالله و من اعرض عنهم فقد اعرض عن الله و من کفر بهم فقد کفر بالله و هم صراط الله بین السّموات و الارض و میزان الله فی ملکوت الامر و الخلق و هم ظهور الله و حججه بین عبادّه و دلائله بین بریّه ای سلیمان منقطع شو از کلّ آنچه ما بین عباد مشهور است و بجناحین انقطاع بسماء قدس ابهی طائر شو تالله لو تطیر الیه و تصل الی قطب المعانی فیها لن تری فی الوجود الا طلعة حضرة المحبوب و لن تری المعرضین الا کیوم لم یکن احد منهم مذکوراً ذکر این مقام را لسانی دیگر باید تا ذکر نماید و سمعی دیگر شاید تا استماع کند

ای سلیمان حال خوشتر آنکه اسرار جان و بدایع اذکار جانان را در سماء مشیّت رحمن ودیعه گذاریم و در معنی شعر شروع نمائیم بدان مقصود صاحب مثنوی از ذکر موسی و فرعون ذکر مثل بوده نه آنکه این دو در ذات یکی بوده اند نعوذ بالله عن ذلک چه که فرعون و امثال او بکلمه موسی خلق شده اند لو اتم تعرفون و همان اختلاف ظاهره که ما بین بوده دلیل بر این است که در کلّ عوالم با یکدیگر مخالف بوده اند و این بیانی است خفی لا یعرفه الا کلّ عارف بصیر و صاحب مثنوی جمیع عباد را در ملکوت اسما موسی فرض نموده چه که کلّ از تراب خلق شده و بتراب راجع خواهند شد و هم چنین کلّ بحروف موسومند و در عالم ارواح که عالم یکرنگی است ابداً جنگ و جدال نبوده و نیست چه که اسباب جدال مشهود نه ولیکن بعد از دخول ارواح در اجساد و ظهور آن در این عالم اسباب نزاع بمیان میآید چه حقّ و چه باطل و این نزاع و جدال اگر لا ثبات امر ذو الجلال واقع شود حقّ بوده و خواهد بود و من دون آن باطل و این نزاع و جدال و حبّ و نفاق و اقبال و اعراض جمیع طائف حول اسبابند مثلاً ملاحظه نما یک سبب از مسبب ظاهر میشود و این سبب واحد بوده ولیکن در هر نفسی بما هو علیه منقلب میشود و آثار آن ظاهر میگردد ولیکن در هر مقام

بظهوری ظاهر مثلاً در اسم مغنی الهی ملاحظه نما که این اسم در ملکوت خود واحد بوده و لکن بعد از تجلی در مرایای وجود انسانی در هر نفسی باقتضای او اثر آن تجلی ظاهر میشود مثلاً در کریم کرم و در بخیل بخل و در شقی شقاوت و در سعید سعادت ظاهر میشود چه که در حالت فقر نفوس و آنچه در او است مستور است مثلاً نفسیکه فلسی نزد او موجود نه کرم و بخل او مستور است و هم چنین سعادت و شقاوت در این مقام غیر مشهود و بعد از غنا در هر نفسی آنچه در او است ظاهر و مشهود میگردد مثلاً نفسی آنچه را مالک شد فی سبیل الله انفاق مینماید و نفسی اسباب محاربه ترتیب میدهد و با حق بمعارضه و مجادله قیام مینماید و نفسی جمیع را حفظ مینماید بشأنیکه خود و دون او از مال او محرومند حال ملاحظه کن از یک تجلی چه مقدار امور مختلفه متغایره ظاهر میشود و لکن قبل از تجلی جمیع این نفوس در اماکن خود مخمود و مستور و افسرده بوده و بیک تجلی شمس اسم مغنی این نفوس را چگونه محشور نمود و آنچه در باطن مستور بود ظاهر و مشهود فرمود و اگر بچشم بصیرت در این بیان ملاحظه نمائی بر اسرار مستوره مطلع شوی ملاحظه در فرعون زمان کن که اگر غنا و قدرت ظاهره نبود ابداً بحاربه با جمال احدیه قیام نمینمود چه که در فقدان اسباب عاجز بوده و خواهد بود و کفر در او مستور پس خوشا حال نفوسیکه اسیر رنگ دنیا و ما خلق فیها نشده اند و بصیغ الله فایز گشته اند یعنی برنگ حق در این ظهور بدیع درآمده اند و آن تقدیس از جمیع رنگهای مختلفه دنیا است و جز منقطعین بر این رنگ عارف نه چنانچه الیوم اهل بها که بر سفینه بقا را کبند و بر قلم کبریا سایر یکدیگر را میشناسند و دون این اصحاب احدی مطلع نه و اگر هم عارف شوند همان مقدار که اعمی از شمس ادراک مینماید ای سلمان بگو بعباد که در شاطی بحر قدم وارد شوید تا از جمیع رنگها مقدس گردید و بمقر اقدس اطهر و منظر اکبر وارد شوید ای سلمان جمیع عباد را رنگهای مختلفه دنیا از شاطی قدس ابهی منع نموده مثلاً در نفس معروف که بحاربه برخواسته ملاحظه نما قسم بآفتاب افق معانی که لیلاً و نهراً طائف حولم بوده و در استخار که در فراش بودم تلقاء رأس قائم بوده و آیات الله بر او القا میشد و در تمام لیل و نهار بخندمت قائم و چون امر مرتفع شد و ملاحظه نمود اسمش مشهور لون اسم و حب ریاست چنان اخذ نمود که از شاطی قدس احدیه محروم ماند فوالذی نفسی بیده که در ابداع شبه این نفس در حب ریاست و جاه دیده نشده فوالذی انطق کل شیء بناء نفسه که اگر جمیع اهل ابداع اراده نمایند که حسد و بغضای نفسش را احصا کنند جمیع خود را عاجز مشاهده نمایند نسل الله بان یطهر صدره و یرجعه الی نفسه و یؤیده علی الاقرار بالله المقتدر العلی العظیم

ای سلمان ملاحظه در امر الله نما که یک کلمه از لسان مظهر احدیه ظاهر میشود و آن کلمه در نفس خود واحد بوده و از منبع واحد ظاهر شده و لکن بعد از اشراق شمس کلمه از افق فم الله بر عباد در هر نفسی علی ما هو علیه ظاهر میشود مثلاً در یکی اعراض و در یکی اقبال و همچنین حب و بغض و امثال آن و بعد این حب و مبغض بحاربه و معارضه قیام مینمایند و هر دو را رنگ اخذ نموده چه قبل از ظهور کلمه با یکدیگر دوست و متحد بوده اند و بعد از اشراق شمس کلمه مقبل بلون الله مزین شده و معرض بلون نفس و هوی و اشراق همین کلمه الهیه در نفس مقبل بلون اقبال ظاهر شده و در نفس معرض بلون اعراض مع آنکه اصل اشراق مقدس از الوان بوده در شمس ملاحظه نما که بیک تجلی در مرایا و زجاجات تجلی مینماید و لکن در هر زجاج بلون او در او جلوه مینماید چنانچه مشهود است و جمیع دیده اید باری سبب جدال معرض و مقبل لون و رنگ شده و لکن ما بین این دو رنگ فرقی است لا یخصی این بصیغ الله ظاهر شده و آن بصیغ هوی و صبغ مؤمن مقبل مجاهد صبغ رحمن بوده و صبغ معرض منافق صبغ شیطان آن رنگ سبب و علت تطهیر نفوس است از رنگ ما سوی الله و این علت آرایش نفوس است برنگهای مختلفه نفس و هوی آن حیوة باقیه عنایت

فرماید و این موت دائمه آن منقطعین را بکثر بقا هدایت فرماید و این محتجبین را زقوم فنا چشاند از آن رایحه رحمن در مرور و از این رواج شیطان و مقصود صاحب مثنوی در این کلمات آن نبوده که موسی و فرعون در یکدرجه بوده‌اند فنعوذ بالله عن ذلک چنانچه بعضی از جهّال چنین فهمیده‌اند فعل موسی بر دین او گواهی است صادق چه که جدال او لله بوده و مقصود آنکه فرعون را از الوان فانیه نجات بخشد و بلون الله فایز نماید و خود در سبیل دوست شربت شهادت چشد و لکن جدال فرعون برای آنکه جان خود و سلطنت خود را حفظ نماید مقصود موسی اشتعال سراج الله بین ما سواه و مقصود فرعون اتحاد آن افن ینفق روحه فی سبیل الله کمن یحفظ خلف سبعین الف نقاب فما لهؤلاء لا یکادون یفقهون بیاناً من الله العالم الحکیم بلکه مقصود صاحب مثنوی آنکه سبب جنگ موسی و فرعون رنگ شده و لکن رنگ موسی رنگی بوده که اهل ملأ اعلی خود را فدای آن رنگ نموده‌اند و رنگ فرعون رنگی که اهل بحیم سفلی از آن احتراز نموده خود صاحب مثنوی در مواضع عدیده ذکر فرعون نموده اگر ملاحظه کنید ادراک مینمائید که مقصود او این نبوده که بعضی نسبت میدهند و چه مقدار اظهار اشتیاق نموده که با احبّای الهی مأنوس شود و خدمت دوستان حق فایز گردد اینست که در مقامی ذکر مینماید

بی عنایات حق و خاصان حق

گر ملک باشد سیاهستش ورق

باری ای سلمان بر احبّای حق القا کن که در کلمات احدی بدیده اعتراض ملاحظه نمائید بلکه بدیده شفقت و مرحمت مشاهده کنید مگر آن نفوسی که الیوم در ردّ الله الواح ناریه نوشته بر جمیع نفوس حتم است که بر ردّ من ردّ علی الله آنچه قادر باشند بنویسند کذلک قدر من لدن مقتدر قدیر چه که الیوم نصرت حق بذکر و بیان است نه بسیف و امثال آن کذلک نزلنا من قبل و حیثند ان انتم تعرفون فوالذی ینطق حیثند فی کلّ شیء بانّه لا اله الا هو که اگر نفسی در ردّ من ردّ علی الله کلمه‌ئی مرقوم دارد مقامی باو عنایت شود که جمیع اهل ملأ اعلی حسرت آن مقام برند و جمیع اقلام ممکنات از ذکر آن مقام عاجز و السن کائنات از وصفش قاصر چه که هر نفسی الیوم بر این امر اقدس ارفع امنع مستقیم شود مقابل است با کلّ من فی السموات و الارض و کان الله علی ذلک لشهید و علیم

ان یا احباء الله لا تستقروا علی فراش الراحة و اذا عرفتم بارئکم و سمعتم ما ورد علیه قوموا علی النصر ثم انطقوا و لا تصمتوا اقلّ من آن و انّ هذا خیر لکم عن کنوز ما کان و ما یکون لو انتم من العارفين اینست نصح قلم اعلی عباد الله را باری ای سلمان بدانکه هرگز احدی از عباد که فی الجمله شعور داشته قائل باین نشده که مقبل و معرض و موحد و مشرک در یکمقام و درجه باشند و اینکه شنیده‌اید و یا در بعضی از کتب قبل دیده‌اید مقصود در ساحت قدس حق است و اینکه ذکر شد اسما در ملکوت اسما واحدند ملکوت را موهوم مدان ملکوت و جبروت و لاهوت الیوم طائف عرشد و از افاضه اینتراتب و عوالم که در اینمقام مشهود است عوالم لاهوت و جبروت و ملکوت و فوق آن در مواقع خود موجود و برقرارند تفصیل اینمقامات حال جایز نه و در سماء مشیت معلق الی ان ینزله الله بالفضل و انه علی کلّ شیء قدیر باری در ساحت حق کلّ اسما واحد بوده و خواهند بود و این قبل از ظهور کلمه فصلیه است مثلاً ملاحظه کن که الیوم جمیع مظاهر اسما در ملکوت خود بین یدی الله مشهود و هم چنین مطالع صفات و کلّ ما کان و بمقتضای استوای هیکل قدم بر عرش عدل عنایتش نسبت بجمیع علی حدّ سوء بوده و لکن بعد از القای کلمه تفریق و تفصیل ما بین عباد موجود و مشهود چنانچه هر نفسیکه بکلمه بلی موفق شد بکلّ خیر فایز قسم بحزن جمال ذو الجلال که از برای مقبل مقامی مقدّر

شده که اگر اقل من سم ابره از آثمقام بر اهل ارض ظاهر شود جمیع از شوق هلاک شوند اینست که در حیوة ظاهره مقامات مؤمنین از خود مؤمنین مستور شده و هر نفسیکه موقن نشد بذکر بلی عند الله غیر مذکور فنعوذ بالله عما قدر له من عذاب الذی لا عدل له ای سلمان بر عباد کلمات رحمن را القا کن و بگو خود را از ذیاب ارض حفظ نمائید و بسخنهای مزخرف که بعضی بآن ناطقند گوش مدهید سمع را برای اصغای کلمات مطهر دارید و قلب را برای عرفان جمالم منزّه کنید از کل آنچه خلق شده

ای سلمان القا کن که بسا از استخار که تجلی جمال مختار بر قلوب شما مرور نمود و شما را بدون خود مشغول یافت و بمقرر قرار خود راجع شد ای سلمان بگو ای عباد بر اثر حق مثنی نمائید و در افعال مظهر قدم تفکر کنید و در کلماتش تدبّر که شاید بمعین کوثر بیزوال ذو الجلال فایز شوید و اگر مقبل و معرض در یکمقام باشند و عوالم الهی منحصر باین عالم بود هرگز ظهور قلم خود را بدست اعدا نمیگذاشت و جان فدا نمینمود قسم بافتاب فجر امر که اگر ناس بر شخی از شوق و اشتیاق جمال مختار در حینی که آن هیکل صمدانی را در هوا آویختند مطلع شوند جمیع از شوق جان در سبیل این ظهور عزّ ربّانی دهند باری شکر بطوطی داده‌اند و زبل بجعل زاغ از نغمه بلبل بی نصیب و خفّاش از شعاع شمس در گریز

ای سلمان ابتلایم در بین ملل و دول دلیلی است قویّ و حجّتی است محکم در مدّت بیست سنه شربت آبی براحت ننوشتیم و شبی نیاسودم گاهی در غل و زنجیر و گاهی گرفتار و اسیر و اگر ناظر دنیا و ما علیها بودیم هرگز باین بلایا گرفتار نمیشدیم طوبی از برای نفسیکه از اثمار اینمقام مرزوق شود و از حلاوت آن بچشد از خدا بصر بخواهید و ذائقه سالم طلب کنید چه که نزد بی‌بصر نقش یوسف و ذنب یکسان است و در ذائقه مریض حنظل و شکر در یکمقام ولکن امیدوارم که از نفحات مقدّس این ایّام نفوسی ظاهر شوند که عالم و ما فیها را بفلسی نخرند و عری از کلّ ما سواه بشطر الله ناظر شوند و جان دادن در سبیل رحمن را اسهل شیئی شمرند و از اعراض معرضین از صراط نلغزند و در ظلّ دوست مقرر گرینند فیا طوبی لهؤلاء فیا بشری لهؤلاء و یا عزّرا لهؤلاء و یا شرفا لهؤلاء تالله حوریّات غرفات اعلی از شوق لقای این نفوس نیارامند و اهل ملأ بقا از اشتیاق نیاسایند کذلک اختصّ الله هؤلاء لنفسه و جعلهم منقطعاً عن العالمین

ای سلمان احزان وارده قلم رحمن را از ذکر مقامات احدیه منع نموده ضرّ بمقامی رسیده مقرر عزّی را که اگر جمیع ما کان بر خوان نعمتش حاضر شوند و الی آخر لا آخر له از آنچه موجود است متنعم گردند ابداً کسی را حرفی نه نسبت بخل داده‌اند و باطراف نوشته که شهریه ما را قطع کرده‌اند رزالت و پست فطرتی را ملاحظه کن که برای جلب زخارف از ناس و افترای بجمال قدم اینگونه مفتریات باطراف نوشته و فرستاده‌اند با اینکه تو در اینجا بوده و دیده‌ئی که ابداً این عبد شهریه این قوم را بجشم خود ندیده و آنچه هست در بیرون قسمت شده بهر نفسی داده میشود مع ذلک محض تضییع امر الله و اخذ دینار این قسم معمول داشته‌اند که شنیده‌ئی قسم بجمال قدم که اول ضرّی که بر این غلام وارد شد این بود که قبول شهریه از دولت نمود و اگر این نفوس همراه نبودند البته قبول نمی‌کردم و تو مطلع شده‌ئی که چه مقدار امر بر مهاجرین صعب شده و مع ذلک جمیع شاکریم و در قضای الهی راضی و صابر لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا علیه توکلنا فی کلّ الامور و این قوم که باطراف شکایت شهریه مینمایند و تکذّی میکنند ادّعای ربوبیت مینمایند و از حقّ معرض دیگر در شأن آن نفوس که متابعت این گروه نموده‌اند ملاحظه کن افّ لهم و لمن اتبعهم فسوف يأخذهم زبانية القهر من لدن عزیز مقتدر قیوم و لن یجدنّ لانفسهم من معین و لا ناصر کذلک نزل بالحقّ من جبروت الله المهیمن العزیز المحبوب و البهّاء علیک یا سلمان و علی الذین ما باعوا کلمات الله بتوهمات مردود